



متن سخنرانی آذر درخشان در مراسم چهاردهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی - لندن، ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲

که برمی‌نای آن هر زندانی که  
سازش نکند و بر سر  
مواضعش ایستاده باشد،  
محکوم به مرگ است؟ آیا ما  
می توانیم خانواده های  
جانباختگان که مدت چهارده  
سال تلاش کردند زیر مش  
و لگد پاسداران، گلزار  
خاوران را به عنوان سند  
جنایت جمهوری اسلامی  
حفظ کنند، فراموش کنیم؟  
این جنایات را نه ما می  
توانیم فراموش کنیم و نه  
تاریخ فراموش خواهد کرد!

چرا؟

آنهایی که جان باختند در

زندگی شکوفه های جامعه

نوین بودند و در مرگ، بذر آن. آنها کسانی بودند که در صف  
اول مبارزه برای جامعه ای عاری از ستم و استثمار ایستاده  
بودند. آنها برای آرمان معینی جان باختند. آنها کسانی بودند که  
در صف اول مبارزه علیه استبداد دینی ایستاده بودند. آنها  
کسانی بودند که وقتی رژیم مسئله نماز خواندن در زندان را دور  
از چشمان مردم جامعه به آنها تحمیل کرد، حاضر شدند به جای  
هر وعده نماز، بیست ضربه شلاق بخورند و تن به مذهب اجباری  
ندهند. آنها کسانی بودند که در دفاع از آزادی اندیشه در جواب  
این سؤال که "شما کمونیست هستید یا نه؟" و یا "مسلمان  
هستید یا نه؟"، گفتند که کمونیست هستید و یا مسلمان نیستند و



سخنم را با درود به کلیه جانباختگان سال ۶۷ که با شجاعت  
به پای چوبه های دار رفتند و سر دادند و سر ندادند، آغاز می  
کنم. و با درود به همه زنان و مردانی که چه در زندانها و چه در  
خارج از زندان، لحظه ای از مبارزه برای جهانی بهتر، علیه ازتجاج  
اسلامی بازنیستاند!

آیا ما می توانیم قتل عام هزاران هزار مبارز و انقلابی، در  
مرداد و شهریور ماه سال ۶۷ را فراموش کنیم؟ آیا ما می توانیم  
تل دمپایی هایی را که در حسینیه اوین و آمفی تئاتر گوهردشت  
که هرکدامشان نشانی از مبارزی بود که لحظه ای پیش به دار  
آویخته و یا تیر باران شده را فراموش کنیم؟ آیا ما می توانیم  
فرمان قتل عام خمینی در مرداد سال ۶۷ را فراموش کنیم. فرمانی

مسئله ای صرفاً مربوط به کل هیئت حاکمه ایران نیست، بلکه مربوط به کل مرتجعین جهان است.

در نتیجه "فراموش نخواهیم کرد، نخواهیم بخشید!" شامل حامیان بین المللی شان نیز می شود. بویژه اینکه امروزه امپریالیسم آمریکا و شرکا پرچم به اصطلاح دفاع از منافع مردم ایران را بلند کرده اند!!

امروز در شرایطی به سر می بریم که جامعه وارد یک رویارویی و تعیین تکلیف شده است. صف های متخاصمی در حال شکل گیری است. جمهوری اسلامی سعی کرد با قتل عام زندانیان سیاسی سعی کرد به ما یک چیز را بگوید، اینکه بین ما و آنها آشتی وجود ندارد. این درسی بود که آنها به ما دادند. این را هرگز نباید فراموش کرد!

امروز که به تعیین تکلیف نهایی نزدیک می شویم، بار دیگر شعار "فراموش نخواهیم کرد، نخواهیم بخشید!" در دستور روز قرار گرفته است. ما همین شعار را پنج سال پیش در برابر پروژه "دوم خرداد" مطرح کردیم؛ که می خواست پل آشتی میان جنایتکاران و مردم باشد.

امروز این شعار معنای عملی پیدا کرده است. در شرایطی که بسوی تعیین تکلیف گام می نهم، پرچمهای متعددی برافراشته شده است که می خواهند فردای تحولات جامعه را رقم زنند. با پافشاری روی این شعار است که می توان به تحولات فردای جامعه سمت و سو داد، مرز بین دوست و دشمن را تعیین نموده و تضمین کرد که فردای ما هیچ سازشی با مناسباتی که امروز بر جامعه ما حاکم است، نداشته باشد. این است اهمیت سیاسی روزاین شعار.

شعار نخواهیم بخشید، به معنی اعدام این فرد یا آن فرد جانی نیست. مسلماً آمرین و عاملین این جنایات محاکمه می شوند. قلب این شعار این است که ما با یک سیستم و نظام روبرویم. سیستمی که نباید درز و جایی برای آشتی با آن باقی گذاشت.

مسلماً بسیاری در برابر چنین شعاری خواهند ایستاد. در مقابل شعار نخواهیم بخشید، به مثابه شعاری که قرار است با کلیت جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کند. دلیل آن این است که از دوره پروژه دوم خرداد سعی شده است که این شعار به لوث کشیده شود و تقلیل داده شود به اینکه ما می خواهیم خشونت به خرج دهیم.

به بهای چنین مبارزه ای جان باختند. آنها تاریخ آرمانخواهی ملتی هستند که می رود تا جامعه ای نوین را بنا نهد.

اما چرا آن همه کشتار؟

رژیم جمهوری اسلامی با یک شکست سیاسی بعد از پایان جنگ ایران و عراق روبرو شد. وجود هزاران هزار زندانی سیاسی که هر کدامشان می توانستند جرقه ای باشند برای به آتش کشیدن خرمن مرتجعین اسلامی، یک خطر بالقوه بود. برای جمهوری اسلامی مشخص بود که آنها پیشروترین و شجاعترین فرزندان جامعه هستند. آنها مرکز مقاومت و مبارزه علیه جمهوری اسلامی بودند. آنها نشان دادند که مردم ما تسلیم جمهوری اسلامی نشدند و هرگز هم نخواهند شد! این خطر بالقوه ای بود که رژیم را در دوره به اصطلاح بازسازی تهدید می کرد. و به همین جهت بود که خمینی تصمیم گرفت قبل از مرگش همه زندانیان سیاسی را به قتل برساند.

قتل عام زندانیان سیاسی برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود. برای تثبیت جمهوری اسلامی بمثابة یک کلیت. به همین دلیل است که جناحهای مختلف رژیم در این قتل عام سهیم بودند، پشت این قتل عام بودند و با آن موافق بودند و امروز هم که به جان یکدیگر افتاده اند، سخنی از قتل عام های سال ۶۷ و پیش از آن نیست. آنها از قتل سعید امامی صحبت می کنند، حتی از قتل های زنجیره ای هم سخن می گویند. اما در مورد قتل عام سال ۶۷ سکوت کردند. همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم این قتل عامها برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی بمثابة یک کلیت بود: برای تثبیت فرهنگ، ایدئولوژی، قانون، اقتصاد و همه چیزهایی که مربوط به ثبات نظام جمهوری اسلامی است.

جمهوری اسلامی هنگام این قتلها تنها نبود. قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ با سکوت بین المللی روبرو شد. یعنی جمهوری اسلامی شریک جرم داشت. سکوت دول امپریالیستی بیشتر بیان این بود که این رژیم حامیان بین المللی دارد. چراکه قتل زندانیان سیاسی به تثبیت جمهوری اسلامی و آغاز دوره به اصطلاح بازسازی کمک می کرد. بازسازی ای که طی آن قرار بود سرمایه های مختلف کشورهای امپریالیستی وارد ایران شود و امنیت و سوددهی آنها تضمین گردد. بنابراین مسئله کشتار زندانیان سیاسی

مسئله اصلی این شعار این است که در جامعه باید مشخص شود که جنایت چیست! جامعه ای که با جنایت تعیین تکلیف نکرده است، نمی تواند روند تحولات و تکاملات فردای خود را تضمین کند. این شعار همه کس را زیر سقف خود راه نمی دهد.

امروزه پاسداران و سایر نیروهای سرکوبگر رژیم به گلزار خاوران می روند و به خانواده های جانبختگان می گویند که کشته شدگان شما گناهایی مرتکب شدند و بخاطر آن مجازات گشتند! آن زندانیان امروز که خود بخشی از بازجویان و شکنجه گران دیروز بودند هم بر همین باورند. این را می گویم تا روشن شود چگونه از نظر "اصلاح طلبان" امروزی، کارهای دیروزشان نه جنایت، بلکه ثواب و کمک به تثبیت حکومت خدا روی زمین بود.

مسئله کل هیئت حاکمه از اینکه به مردم می گویند "فراموش کنید!" این است که این ساختار دولتی دست نخورده باقی بماند و تلفات کمتری بدهد. آنها خود بوضوح گفته اند که اگرچه کارمان تمام است، باید تلاش کنیم که تلفاتمان کم باشد. چه از جانب امپریالیستها — که امروز به اصطلاح دلسوز مردم شده اند و پشتیبان جناح خاتمی هستند — و چه از درون خود رژیم، پایین آوردن تلفات یعنی حفظ این ساختار و سیستم و عناصر مهم آن و دستگاه قضایی و قوای سرکوبگرش، تا آنجا که ممکن است، برای استفاده در ساختار بعدی دست نخورده باقی بماند. این مشکل تنها دامنگیر ایران نبوده و نیست. مشکلی است که در بسیاری از کشورها از جمله آمریکای لاتین هم وجود داشته است.

بی شک برخی از شما فیلم "مرگ و دختر" را دیده اید. ماجرای فیلم این است که در یکی کشورهای آمریکای لاتین، دیکتاتور جنایتکاری است که سرنگون می شود. رژیم بعدی کمیسیون را برای بررسی شکنجه تشکیل می دهد. اما برخی اعضای این کمیسیون، شکنجه گران نظام سابق بودند که می بایست جنایات همان رژیم را بررسی می کردند. غم انگیزترین بخش فیلم این است که نشان می دهد که جای شکنجه گر و شکنجه شده، هیچ تغییری نکرده است. در یک صحنه (سالن کنسرت موسیقی) شکنجه گر در صندلی لژ نشسته و قربانی در یک صندلی در پایین سالن! اینها اتفاقاتی است که افتاده.

اینها نقشه هایی است که برای مردم ما کشیده اند.

موضوع دیگر این است که هر شعاری بار سیاسی خودش را دارد. شعار "فراموش نخواهیم کرد، نخواهیم بخشید!" نیز دارای بار سیاسی معین در شرایط کنونی است که سمت و سو و روند تحولات آینده را تعیین خواهد کرد. این شعار پتانسیل این را دارد که در جامعه فراگیر شود.

ما جنبشی داریم بویژه جنبش زنان که هیچ آشتی با جمهوری اسلامی ندارند. منافع اکثریت زنان هیچ خوانایی با جمهوری اسلامی ندارد. اگر قرار باشد زنان به حداقل حقوق خود برسند باید دست کم صد صفحه ای از قرآن کنده شود و خیلی از صفحات قانون اساسی در سطل آشغال ریخته شود. این حداقل تغییر در وضعیت زنان است و می توان نام یک رفرم جدی و نه انقلاب در موقعیت زنان، بر آن گذاشت.

ما در جنبش زنان، بخشهای خیلی رادیکالی را داریم. برای مثال زنان زندانی سیاسی، آنگاه که جمهوری اسلامی جایگاه زنان را در خانه می دانست در مقابل این جایگاه که رژیم معین کرده بود ایستادند. نفرت بازجوها و شکنجه گران از زنان زندانی همین بود که آنها مناسبات مردسالاری را زیر سؤال برده بودند. آنها نه در خانه بلکه در صف اول مبارزه نه فقط مبارزه بلکه رهبری مبارزه و نه فقط رهبری بلکه تعیین سرنوشت کردن برای خود در جامعه بپاخاسته بودند.

بخش دیگر از جنبش زنان را خانواده جانبختگان تشکیل می دهد که پیگیری خودشان را در این چهارده سال نشان دادند. بخش دیگر اکثریت زنانی هستند که به شکل منفرد، جمعی و متشکل، ۲۳ سال است که مخالفت و اعتراضشان را به هر شکل ممکن نشان داده اند.

این شعار با سازش ناپذیری بخش رادیکال جنبش زنان خوانایی دارد و بعهد این جنبش است که این شعار را بدرون جامعه ببرد و در بخشهای مختلف فراگیر نماید. از این طریق است که جنبش زنان می تواند پرچمدار تحولات فردای جامعه باشد.

با تشکر از شما.

★★★

